

یکی دیگر از بدیع ترین و دلاویزترین شکوفه های ادب فارسی و یکی از منادیان محبت و مردمی و تقوی در عصر حاضر پروین اعتصامی است. پروین اعتصامی مسمات به رخشنده شاعره ایرانی دخت مرحوم یوسف اعتصامی (اعتصام الملک آشتیانی طاب ثراه) در (۲۵ اسفند ۱۲۸۵ هـ. ش/۱۹۰۶ م) در تبریز متولد گردید. در کودکی به پدر به تهران آمد و بقیه عمر خود را در این شهر گذرانید. ادبیات عربی و فارسی را نزد پدر آموخت و دوره مدرسه انائیه آمریکایی تهران را به پایان رسانید. در تیرماه ۱۳۱۳ با پسرعموی پدر خود ازدواج کرد و او را شوهرش به کرمانشاه برد. لیکن این وصلت نامناسب بیش از دو ماه و نیم نپایید و به خانه پدر بازگشت و تقریباً نه ماه بعد رسماً تفریق کردند. پدر پروین قبل از ازدواج با طبع دیوان پروین شاعره عزیز ما موافقت نمی نمود، زیرا احتمال می داد که در این مورد سوء تعبیر شود و طبع دیوان را تبلیغی برای بدست آوردن شوهر کند. اما بعد از آنکه کار ازدواج پروین پایان یافت و احتمال سوء تعبیرات از میان رفت در سال ۱۳۲۴ به طبع و نشر دیوان وی اقدام کرد.

محیط اجتماعی و زندگانی پروین در آن روزگار با محیط اجتماعی و زندگانی پروین در آن روزگار با محیط اجتماعی امروز ایران تفاوت بسیاری دارد. پروین با فرهنگ آن عصر تبریز تربیت شده و اصولاً حضور زن در اجتماع آن

عصر بیشتر به خواب و رؤیایی تعبیرناشدنی شباهت داشت و تعلیم و تربیت منحصر به مکتب خانه های آن زمان و انحصاراً مخصوص جنس مذکر بود ولی پروین ادبیات فارسی و عربی را نزد پدر دانشمندش مرحوم یوسف اعتصافی آموخت و زنی متفاوت از زنان عصر خود بود چون از کودکی در محفل دانشمندان که در خانه پدرش منعقد می شد شرکت داشته و از هر خرمییب خوشه ای برچیده بود. در آشفته بازار فقر فرهنگی آن زمان شادروان یوسف اعتصامی با آوردن معلمان خصوصی خانم پروین را دختر صاحب کمال و تحصیل کرده بار آورد و پروین در جلسه های خانه پدر که بزرگان علم و ادب در آنجا جمع می شدند با ادیبان فارسی و عربی و ترکی آشنا می شد و دریغ است که دانشمند محترم (دکتر محمد جواد شریعت) اندیشه (سوء تعبیر شوهریابی) را به یوسف اعتصامی، برای دخترش پروین نسبت می دهد. زیرا بنا به تصریح تاریخ پروین در سال (۱۲۸۵ خرداد ماه متولد و در سال ۱۳۲۰) وفات یافته است که آن سال ها معادل (۱۳۲۸ - ۱۳۶۰ قمری) است و دقیقاً در هنگام ازدواج (۱۳۱۳/۴/۱) به تصریح دهخدا برابر ۱۳۵۳/۳/۹ قمری و (۱۹۳۴/۶/۲۲ میلادی) ۲۵ سال داشته است. در حالی که نخستین شعر پروین با عنوان (ای مرغک) در شماره اول سال دوم «بهار» به تاریخ شعبان ۱۳۳۹ هجری چاپ شده است با توجه به تطبیق تقویم [۱۱=۱۳۲۸-

۱۳۳۹] پروین هنگام سرودن این شعر فقط یازده سال داشته است. این قطعه شعر گویای تلاش روح بی قرار پروین برای کسب (استقلال شخصیت) اوست.

ای مرغک خرد ز آشیانه پرواز کن و پریدن آموز

تا کی حرکات کوکانه در باغ و چمن چمیدن آموز

رام تو نمی شود زمانه رام از چه شدی رمیدن آموز

مندیش که دام هست یا نه بر مردم چشم دیدن آموز

شود روز به فکر آب و دانه هنگام شب آرمیدن آموز

از لانه برون محسب زنهار

آیا نمی توان باور کرد که این مرغک خود پروین اعتصامی است و آیا خانمی با این حال نبوغ خداداد و پدرش با آن فرهنگ و شعور می توانند به فکر (شوهریابی باشند؟)

پروین تنها تکدرخت باغ شعر امروز بود تنها آمد و با نبوغ خود تنها زیست و از آن باجی که دنیا از نبوغ او گرفته بود باز هم در اعماق اجتماعی که می شناخت به تفکر پرداخت و با آن عمر کوتاه (۳۵ سال) نتیجه عمر و نبوغ خود را به رایگان به مردم میهم خود بخشید و رخت به سرای آخریت کشید. پروین محصول عمر یوسف اعتصامی است که برای رهایی زنان از قید بردگی چنان گذشت - آن همه مجاهدت کرد و رساله (تربیت نسوان) را نوشت.

یکی از ممیزات شعر پروین این است که به کلی از تصنع لفظی و معنوی دور است و مطلقاً با ساختگی ها که در منظومات دیگران دیده می شود آشنا نیست، و از بیان صریح عقیده خویش در مظاهر مختلفه بیم ندارد. در قصائد و تمثیلات و موضوعات تعاونی و اجتماعی همه جا این برتری و امتیاز نمایان است. هر خواننده باذوق و هر ادیب دانشمند در نخستین مراجعه ملتفت می شود که این سخنان لطیف مولود فکری است آزاد و حساس و پرداخته طبعی است مبتکر و مستقل که از خوشامدگویی گریزان است و عزت نفس تا حدی است که از درخت جهان نیز سایبانی نمی طلب. پروین بیش از آنچه در تصویرها گنجد دارای روح بزرگ و افکار و فضیلت اخلاقی می باشد. مقام و منزلت ادبی پروین بی شامخ و ارجمند است. گذشته از مقام ادبی، پروین به فضائل حمیده و فضایل پسندیده آراسته و ممتاز بود. اخلاق او - پروین پاک طینت، پاک عقیده، پاکدامن، خوش خو، خوش رفتار، نسبت به دوستان مهربان، در مقام دوستی متواضع و در طریق حقیقت و محبت پادیار بود. کمتر سخن می گفت و بیشتر فکر می کرد. در معاشرت، سادگی و متانت را از دست نمی داد. هیچ گاه از فضائل ادبی و اخلاقی خود سخنی به میان نمی آورد و همین سادگی و سکوت پروین گاهی کوتاه نظران را در فضیلت ادبی و اخلاقی او به شبهه می انداخت. روی هم رفته پروین مظهر کمال و اخلاق

بود. او همچو فرشته پاک به دنیا آمد و چون فرشته پاک از دنیا رفت قلب

شاعر مرکز اسرار حق و حقیقت است و پروین چنین سروده:

کس در جهان مقیم به جز یک نفس نبود

کس بهره از زمانه به جز یک زمان نداشت

آسوده خاطر، این ره بی اعتبار را

پروین، کسی سپرد که بار گران داشت

علی رغم بحثهای استادان، واژه هایی چون (دلو، چاه، گربه، باد بروت، بام،

غار، دیوار، نخ، سوزن، تیر، ماهی خوار، گنجشک، تیز، دیگ، نخود، لوبیا،

ماش، عدس) در شعر پروین فراوان است که در نظر استادان دانشگاه واژه

هایی شعری نیستند.

استاد محترم، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی - با آن بیان علمی و پاسخ

جانانه ای دارند که نقل می شود: ممکن است فردا یا همین امروز عصر،

عقیده دیگری داشته باشم ولی در این لحظه با اطمینان خاطر می توانم

بگویم، شعر حادثه ای است که در زبان روی می دهد و در حقیقت گوینده

شعر، با شعر خود، عملی را در زبان انجام می دهد که خواننده، میان زبان

شعری او، زبان روزمره و عادی - یا به قول ساختگران چک: زبان اوتاماتیکی

– تمایزی احساس می کند، این تمایز می تواند علل بسیاری داشته باشد،
عللی شناخته شده و عللی غیرقابل شناخت. اتفاقاً شعر حقیقی، شعر ابدی،
همان شعری است که علت تمایز آن از زبان مبتذل و معمول، در تمام
ساعات، قابل تحلیل و تحلیل نیست. نمونه این شعر حافظ:

زهد من با تو چه سجد که به یغمای دلم

مست و آشفته به خلوتگه راز آمده ای

تمایز این زبان، از زبان مبتذل روزمره در توازن دو مصراع و برابری آنها با
وزن: آنهایی که زبان امروزی آذربایجان را می دانند و بارها «حیدربابایه
سلام» شادروان شهریار را خوانده اند همیشه از این شعر استاد لذت برده اند
که می فرماید:

«وقتی که بعد از سالها به زادگاهم برگشتم، سنگ فرش کوچه ها سرمی
کشیدند و من خیره می نگریستند و بعد دوباره آرام و خاموش می خوابیدند»

اشک طرف دیده را گردید و رفت

افتاد آهسته و غلطید و رفت

بر سپهر تیره هستی دمی

چون ستاره روشنی بخشید و رفت

گرچه دریای وجودش جای بود

عاقبت یک قطره خون نوشید و رفت

معانی بدیعی در این قطعه از درون شاعر جوشیده است، سرچشمه گرفته از اندیشه و احساس دقیق و بدیع است از این رو او توانسته به پروانه، گل، اشک، موج و بنفشه و حتی سیر و پیاز و دوک نخ ریزی جان و زبان بدهد و آنها را اشخاص و تمثیلات خود بسازد. در واقع در همین عرصه است که هنر شاعری و خیال پردازی پروین خود را نشان می دهد و عواطف زنانه او را مجسم می سازد و اسلوب خاص بیان او را به نمایش می گذارد. اوج تخیل پروین در جایی است که در دل اشیاء و موجودات زنده رسوخ می کند و آنها را به بازیگری وا می دارد. قوه تخیل و مشاهده پروین دست کم در قیاس با همعصرانش (بهار، شهریار) چشمگیرتر است. تمام قطعاتی که پروین سروده است (چه آنهایی که از دیدگاه قالبهای شعر قطعه هستند، چه آنهایی که در سایر قالبها سروده شده) همگی تشخیص را به نمایش گذاشته اند. که بعضی از آنها در نهایت شگفتی است. گلستان که جلوه زیبایی از طبیعت است به صورت موجودی جاندار و در قالب واحد، یا برف سخن می گوید:

به ماه دی گلستان گفت با برف که ما را چند حیران می گذاری؟

«برف» هم در قالب موجودی واحد پاسخ می دهد.

بگفت ای دوست، مهر از کینه بشناس ز ما ناید به جز تیمار خواری...

پروین با چنان فصاحت حرف می زند و به همان نخود و لوبیا آنقدرها جان و شخصیت و تفکر می دهد، حتی خواننده ادیب و شعرشناس هم فراموش می کند که گوینده این حرفها فیلسوفانه همان لوبیای دراز است و احساس می کند که لوبیا شاگرد پر حوصله حافظ از روز اول بوده است.

نخودی گفت لوبیایی را که چه من گردهم از چنین تو دراز

گفت ما هر دو را نباید پخت چاره ای نیست با زمانه بساز

رمز خلقت به ما نگفت کسی این حقیقت، پیارس ز اهل مجاز

کس بدین رزمگه ندارد راه کس در این پروه نیست محرم راز

در مناظره بی رقیب بود و اکثر قطعات پروین به شویۀ مناظره است.

«تصویر» و «خیال» در تمام قطعات و تمثیلات پروین جلوه خاصی دارند مثل قطعه زیر در مورد دلو و طناب است.

سخن گفت با خویش، دلوی به نخوت که بی من، کس از چه ننوشیده آبی

ز سعی من این مرز گردید گلشن ز گلبرگ پوشیده گلبن تنیابی

برآشفت بر وی طناب و چنین گفت به خیره بستند بر تو طنابی

نه از سعی و رنج تو، کز رحمت ماست اگر چهر گل بود رنگ و تابی

به علاوه ترجمۀ شاهکارهای ادبی اروپا را در مجله بهار خوانده بود و با آشنا شدن به زبان انگلیسی، به منابع زیاد از تاریخ دست یافت و دید شاهان در

ادوار مختلف بزرگترین سعی را که روا داشته اند آن بود که ثروت ملی را به قهر تصاحب کرده و بر زیور خود افزودند. دوران زندگی پروین، دقیقاً در فاصله جلوس محمد علی میرزا قاجار و سقوط رضاخان (شهریور ۱۳۲۰)، مقارن بود. پروین به مظلومیت جهان بشریت می اندیشید و نژاد و کیش و ملیت برای او مطرح نیست. «رنجبر» از هر کجا که باشد و به هر زبانی که سخن گوید، در دید او قابل احترام و همدردی است

تا به کی کندن اندر آفتاب ای رنجبر

ریختن از بهر نان از چهره آب ای رنجبر

زین همه خواری که بینی ز آفتاب و خاک باد

چیست مزدت جز نکوهش یا عتاب ای رنجبر

پروین اعتصامی برابری ها و جور و ستم زورمندان و حکومتگران عصر خود را لمس کرده است و در ستم ستیزی با ستمگران سهم بیشتری دارد و با همه جوانی، همسان گردی دلاور با شمشیر قلم و بیان در میدان نبرد، با قامتی استوار و قدمهای متین ایستاده است. می گویند خمیرمایه اصلی شعر «عشق» است و در آثار پروین از عشقی که در غزل ها می بینیم خبری نیست. ولی عشق پروین در کلمه «انسان دوستی» خلاصه می شود و او یک

شاعر (هیومنیتی) است و مسلماً از انسان مظلوم دفاع باید بکند و به ظالم بتازد که چنین نیز هست.

ای دوست دزد حاجب و دربان نمی شود گرگ سیه درون، سگ چوبان نمی شود

حتی برای قضاات هم که طامع بوده اند و در برابر زود و زیور خود را باخته اندو به جای عدل و داد ستم ها کرده اند، اینگونه گفته که خلاصه ای ذکر می شود.

دزد و قاضی

بره دزدی را سوی قاضی عسس خلق بسیاری روان از پیش و پس

گفت: قاضی کاین خطاکاری چه بود دزد گفت از مردم آزاری چه سود

گفت، بدکردار را بد کیفر است گفت، بدکار از منافق بهتر است

گفت، هان برگوی شغل خویشتن گفت، هستم همچو قاضی راهزن

گفت، آن زرها که بردستی کجاست گفت، در همیان تلبیس شماست

گفت آن لعل بدخشانی چه شد گفت، می دانیم و می دانی چه

شد

گفت پیش کیست آن روشن نگین گفت، بیرون آر دست از آستین

دزدی پنهان و پیدا کار توست مال دزدی، جمله در انبار توست

تو قلم بر حکم داور می زنی من ز دیوار و تو از در می بری
در دیوان پروین پنج شعر با عنوان «آرزوها» به یادگار مانده است که همگی
آنها در قالب غزل سروده شده اند.

۱- آرزوها-

ای خوشا مستانه سر در پای دلبر داشتن
دل تهی از خوب و زشت چرخ اخضر داشتن
نزد شاهین محبت بی پرو و بال آمدن
پیش باز عشق آئین کبوتر داشتن

۲- آرزوها -

ای خوشا سودای دل از دیده پنهان داشتن

مبحث تحقیق را در دفتر جان داشتن

دیبه بی کارگاه و دوک جولا بافتن

گنج ها بی پاسبان و بی نگهبان داشتن

۳- آرزوها -

ای خوشا خاطر ز نور علم مشحون داشتن

تیرگی ها را از این اقلیم بیرون داشتن

همچو موسی بودن از نور تجلی تابناک

گفتگی ها با خدا در کوه هامون داشتن

۴- آرزوها -

ای خوش از تن کوچ کردن خانه در جان داشتن

روی مانند پری از خلق پنهان داشتن

۵- آرزوها -

ای خوش اندر گنج دل زر معانی داشتن

نیست گشتن، لیک عمر جاودانی داشتن

داستان جگرسوز درگذشت پروین از این قرار است. روز سوم فروردین ماه ۱۳۲۰ بدون هیچ سابقه کسالت در بستر بیماری خفت و شب شنبه ۱۶ همان نیمه شب بدرود حیات گفت. طبیعت معالج علی معین الحکماء بود. بر اثر مداوای غلط و سهل انگاری و اطمینانات متوالی به موفقیت حتمی در معالجه، بیمار امیدوار و غافل نشستند و فرصت مداوای صحیح را از دست دادند، دیشب فوت این (طیب) با وجود استحضار بر وخامت حال بیمار و علی رغم مراجعات پی در پی کسان وی، به بالین مریض حاضر نشد و همه را روی پنهان داشت تا بیمار جان به جان آفرین تسلیم کرد. (طیب) مزبور مرض را حصه و لذا در خوزه تام و مطلق تخص خود اعلام نموده بود. و نکته دیگر آن است که خانواده بیمار پس از یأس از آمدن (طیب معالج) از سایر اطباء استمداد کردند. آقای دکتر عبدالله احمدیه که با خانواده اعتصامی سوابق ممتد داشتند با وجود استغاثه مادر پروین، از آمدن امتناع نمودند و در به روی فرستاده وی بستند، برعکس آقای دکتر ارسطو علاج که با ایشان سابقه آشنایی در بین نبود دعوت را فوراً اجابت و تا آخرین لحظه در نجات مریضه کوشیدند لکن به قول خود پروین: «فرصت گذشته بود و مداوا ثمر نداشت» تمام بیت این چنین است:

آمد طبیب بر سر بیمار خویش لیک فرصت گذشته بود و مداوا ثمر نداشت

از شاعری پرسیدند کدام اثر خود را دوست می دارید، گفت: اگر مادری بتواند بگوید کدام فرزندش را بیشتر دوست دارد، من هم می توانم در بین آثارم یکی را انتخاب کنم. شگفت اینکه پروین هم زن است و روحیه مقدس مادری را به طور فطری دارد. خوشبختانه تمام دیوان پروین شاهکار و بیت الغزل معرفت است، پس برگزیدن نمونه هایی از شعر پروین هیچ مشکلی ندارد. این هم چند قطعه برگزیده از دیوان پروین:

قصیده ۱

ای دل، عبث مخور غم دنیا را فکرت مکن نیامده فردا را
کنج قفس چو نیک بیندیشی چون گلشن است مرغ شکیبا را

دیوان صص ۳-۴

قصیده ۴۱

بسوز اندرین تپه، ای دل نهانی مخواه از درخت جهان
سایبانی

سبكدانه در مزرع خود بيفشان

که این برزگر می کند

سرگرانی

دیوان ص ۶۲

برگ ریزان

شنیدستم که وقت برگریزان شد از باذ خزان برگی گریزان

میان شاخه ها خود را نهان داشت رخ از تقدیر، پنهان، چون توان داشت

دیوان ۹۴

بنفشه

بنفشه صبحدم افسرد و باغبان گفتش

که بیگه از چن آزد و زود روی نهفت

کنون شکسته و هنگام شام و خاک دهم

تو خود مرا سحر از طرف باغ خواهی رفت

دیوان ص ۹۵

کعبه دل

سخن می گفت با خود کعبه زینسان

گه احرام، روز عید قربان

عروس پرده بزم وصالم

که من مرآت نور ذوالجلالم

خداوندم عزیز و نامور داشت

مرا دست خلیل الله برافراشت

دیوان ص ۲۰۰

لطف حق

مادر موسی، چو موسی را به نیل در فکند از گفته رب جلیل
خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه گفت کای فرزند خرد بی گناه
گر فراموش کند لطف خدای چون رهی زین کشتی بی ناخدای

دیوان ص ۲۳۶

مست و هوشیار

محتسب مستی به ره دید و گربانش گرفت
مست گفت ای دوست این پیراهن است افسار نیست
گره گشای

پیر مردی، مفلس و برگشته بخت روزگاری داشت ناهموار و سخت
هم پسر، هم دخترش بیمار بود هم بلای فقر و هم تیمار بود
این دوا می خواستی، آن یک پزشک این غذایی آه بودی، آن سرشک

دیوان ص ۲۱۱

و نام قطعاتی دیگر از این شاعره معاصر در دیوان او چنین است.
گوهر و سنگ، گل و خار، کمان قضا، نغمه صبح، شرط نیکنامی، نکته ای
چند آسایش بزرگان، سختی و سختی ها، نیکی دل، کوتاه نظر و ناتوان.